



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – نامبار: ۸۸۶۵۴۳۲۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewsaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۸۸۴۴۱۳۸-۴۴
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا –
تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶

چه جوری

کمونیست شدم-۲۲

احمد غلامی



اتوبیوگرافی

سعیدسنگ‌باز گفت: «بریم خیابون حسام‌السلطنه» گفت: «چرا اونجا؟» گفت: «در بر سرسیم جلیل‌ساواکی رو کشتن» گفت: «جلیل‌ساواکی کیسه؟» گفت: «رفیقم» گفت: «ساواکیه رقیفته؟» گفت: «آره بابا تو ساواک ابدارچی بوده» گفت: «چه دخلي به تو داره؟» گفت: «وقتی دخترم اوپین بود با پارتي اون می‌دیدمش» ر عنا را می‌گفت. رسیدیم حسام‌السلطنه، طباب انداخته بودند دو گردن جلیل‌ساواکی و می‌گفتند: «ساواکی خاتن اعدام باید گردد» چندین نفر طباب را می‌کشیدند و بقیه تماشاچی بودند. سعیدسنگ‌باز پرید جلو و گفت: «به پیر، به پیغمبر، این ساواکی نیس» اما سعیدسنگ‌باز ول‌کن نبود، بلند شد و چنان کوبی‌کوبی‌ها که توی چشم‌های جلیل‌ساواکی دیدم یکدفعه ناپدید شد. سعیدسنگ‌باز رفت جلو، زد توی گوشش و گفت: «کره‌خرو تو داروؤ که یکدفعه همه عقب رفتند. بعد آرام گفت: «بابا این که کار گر بیچاره‌س زورتون به این رسیده، ولش کنین» دو سه نفر که سر طباب را گرفته بودند دست‌هایشان شل شد و طباب افتاد. یک نفر اما همچنان طباب را در دست داشت. سعیدسنگ‌باز و من هم می‌چشم‌هاش رو نگاه می‌کردیم. سعیدسنگ‌باز گفت: «اینو می‌شناسی؟» جوانک که بهت‌زده ایستاده بود، گفت: «نه ولی مردم میگن ساواکیه» سعیدسنگ‌باز گفت: «پدرت چه کاره‌س؟» گفت: «کارگر کفش ملی» گفت: «رئیس، کیه؟» جوان هاج و واج که انگار داشت امتحان تاریخ می‌گرفت، گفت: «می‌دونم» سعیدسنگ‌باز گفت: «کره‌خرو اینم کارگر ساواک بوده. ابدارچی، می‌فهمی؟» جوان گفت: «بله آقا» دور و برمان خلوت شد. همه جیم شدند. طباب روی زمین افتاده بود. جلیل‌ساواکی هنوز بهت‌زده بود. گفت: «سعید تو کجا بودی؟» سعیدسنگ‌باز گفت: «از دیشب که رفتی ترامادول همین‌طور بی‌قراری می‌کرد، فکر کردم به بلایي سرت میاد.» از طرف پادگان جی صدای تیراندازی می‌آمد. یکی از مردم گفت: «بریم پادگان جی» سعیدسنگ‌باز و جلیل‌ساواکی راه افتادند، من هم پشت آنها. جلیل‌ساواکی گفت: «از ساواکی بودن اعدام‌داشت به ما می‌رسید.» سعیدسنگ‌باز گفت: «آدم مهم» هر دو خندیدند. ته خیابان آتش و دود بود. سعیدسنگ‌باز گفت: «تاریخ داره ورق می‌خوره» جلیل‌ساواکی گفت: «کدوم وره؟» سعیدسنگ‌باز گفت: «به هر طرف ورق بخوره راستی تو بسده» آن موقع فکر کردم چقدر سعیدسنگ‌باز درست می‌گوید اما بعدها ثابت شد او خیلی هم تاریخ را خوب نخوانده بود چون بعدها جلیل‌ساواکی چنان دم و دستگاهی به هم زد که فکر کنم اگر قرار بود دوباره طباب بیندازند دور گردنش، سعیدسنگ‌باز خودش اولین نفر بود. جلیل‌ساواکی فردا رفت به روستایی در نزدیکی اردبیل تا آب‌ها از اسباب بیفتد و برگردد.

ترامادول تا ما را دید پارس کرد. دودیم رفته خانه. حتماً

مادرم دیش شور افتاده بود. تا رسیدم خانه، پدرم گفت: «نون حرم‌ش کبابی شدی»

گفتم: «چه انقلابی فقط تماشا می‌کردم» گفت: «آگه شاه از این مملکت بره بیچاره‌ت می‌کنم» گفتم: «به من چه؟» گفت: «به تو چه کره‌خرو، پس تو خیابون چه کار می‌کردی؟» گفتم: «چون من تو خیابون بودم شاه‌بره تقصیر منه؟» زد یک کلداهم گفت: «لیل‌زبونی نکن خودم تو تظاهرات دیدمت.» من رفته بودم تظاهرات اما نه برای اینکه انقلاب کنم. همان دختری که ظهرا ه در خانه‌مان به انتظارش می‌ایستادم، چریک فدایی بود. یک بار توی تظاهرات من را کنار خیابان دید و گفت: «بابا تو جمعیت» من که قلبم می‌زد، رفتم توی جمعیت و شروع کردم به شعار دادن. هنوز چیزی نگذشته بود که سرابارها دنبال‌مان کردند. قرار کردیم. من که از خدا می‌خواستم زودتر با مریم تنها بشوم یا او فرار کردیم رقیتم توی یک کوچه. اما او ول‌کن نبود. می‌می خواست برود قاضی مردم و من دوست داشتم گروه‌های عسلی مریم. او گفت یک گروه را اداره می‌کند. من از همه خواست عضو گروه‌ش باشم. گفتم: «آگه عضو گروه باشم تو رو می‌بینم؟» گفت: «من سرگروهم» گفتم: «آگه تو رئیسم باشی حاضرم الاغ هم بشم» خندید. بعد گفت: «اینم یه جورشه.» و من کمونیست شدم.

خبر

اسکار افتخاری اعطا شد

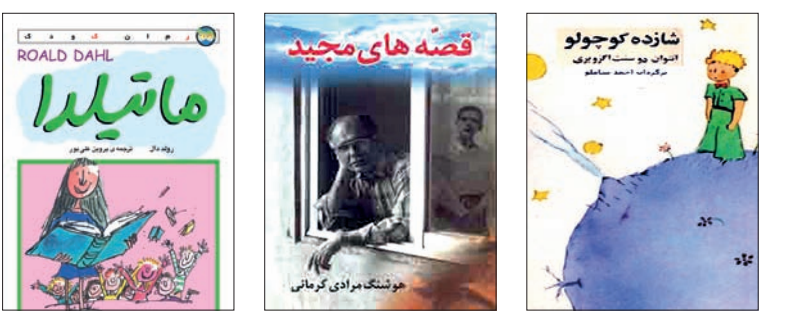


مراسم اعطای جوایز اسکار افتخاری روز یکشنبه در غیاب «ژان لوک گدار» فیلمساز سرشناس سینمای جهان برگزار شد. آکادمی اسکار شنبه‌شب طی مراسم ویژه‌ای که با ضیافت شام در لس‌آنجلس همراه بود، جوایز اسکار افتخاری را به فرانسیس فورد کاپولا اعطا کرد. بنابر اعلام روزتیزر، کاپولا پس از دریافت این جایزه گفت: من همواره عشق بزرگ و عمیقی به این مراسم سنتی و کلاسیک داشتم‌ام. مراسم شب گذشته تحت تأثیر غیبت «ژان لوک گدار» بود که پیشتر اعلام کرده بود به علت کهنه‌ت سن و مشکلات در خصوص سفر با هواپیمای خود در این مراسم حضور نخواهد یافت. «ژان لوک گدار» به پاس یک عمر دستاورد سینمایی و چند دهه فعالیت چشمگیر جایزه اسکار افتخاری را دریافت کرد.

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – نامبار: ۸۸۶۵۴۳۲۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewsaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۸۸۴۴۱۳۸-۴۴
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا –
تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶

به انتخاب نویسنده: ده کتاب کودک به انتخاب فریدون عموزاده‌خلیلی

با اینکه نیم قرن عمر کرده‌ام...



بس که این دختر باهوش، مظلوم و شیطان‌یالاست و با اینکه پدرش سفارش کرده پای برنامه‌های تلویزیون ۱۲ اینچی‌شان بنشینند و از وقتش بهره مفید ببرد، او از همان چهار پنج سالگی سراغ کتاب می‌رود. فکر کن! کتاب... آن هم کتاب‌های کوفتی! سوم نیکلا کوچولو... خب نمی‌شود برای بچه‌ها از کتاب حرف زد و نیکلا کوچولی سالمیه گوسسینی را فراموش کرد. مطمئن باشیدبدون این یکی، بچه‌ها به ماعتماد نمی‌کنند و فکر می‌کنند حتماً می‌خواهیم سرشان کلاه بگذاریم... گفتم کلاه یاد «یک کلاه و هزار کلاه» شد سیلوراستاین افتادم. اما عجله کردید،

میکروسکوپ خصوصی من: دیگر باید از رونق تئاتر سخن بگویم

اسف برای سینما

امیر پوریا
amirpouria@gmail.com



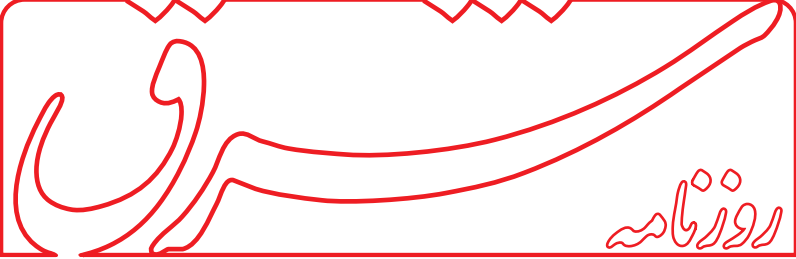
از زمان تغییرات مدیریتی مرکز هنرهای نمایشی و تئاتر شهر چند ماه از مقطع فعالیت اجرایی دو سالن تماشاخانه ایشهرش با مدیریت کنونی خانه هنرمندان، نزدیک به یک سال می‌گذرد. میزان شلوغی تالارهای اجرای نمایش در اغلب کارها از حیث اقبال عمومی و رونق در جذب مخاطب و میزان تنوع و گونه‌گونی کارهایی که روی صحنه می‌روند از حیث غنا و جذابیت صحنونی و ساختاری و کیفی از سویی دیگر، تئاتر را در این دوران به جایگاهی رسانده که با تمامی کاستی‌های کلی همچون کمبود سالن و مشکلات اجتناب‌ناپذیر دیگر، حالا دیگر باید از شکل‌گیری یک دوره بااهمیت در تئاتر سال‌های اخیر خبر داد و مشتاقانه منتظر تداوم این مسیر و اوج‌ها و عطف‌های بعدی‌اش بود. این دورانی است که نوآوری‌های نامتعارف در فرم و حرکات (کالیگولا، سگ-سکوت، شهر بدون آسمان، هملت-ماشین)، متون و طراحی‌های اجرایی نزدیک‌تر به فهم و پسند عموم (پروفسور بوبو، جن گیر، منهای دو)، کارهای با ویژگی‌های اجتماعی – سیاسی معاصر و بسپار باید و خوب‌تر (همه فرزندان خانم آغا، نوشتن در تاریکی)، متون کلاسیک شده خارجی با اجرای استاندارد (به خاطر یک مشت روبل، گالیله، رویای هالیوود)، کارهایی با تمرکز کشدن بر روابط و مناسبات جاری جوسان و گیر و گرفت‌های ژانزبوی‌ها، خانواده‌های طبقه متوسط مجامیر (واوها) و ویر چاره‌ها، پاره‌های ساده) و تجربه‌های بسیار خاص در دست و پنجه نرم کردن با متن پیچیده و روایت ذهنی و میزانشن‌های بس دشوار و چندی‌گانه که اتفاقاً توسط کارگردانی در اوایل مسیر حرفه‌ای‌شان به اجرا درآمد (۱۱:۱۱ و تور عروس)، همه و همه در دل تماشا می‌ایستیم و در حین دیدن این گفت‌ و شنود و کناره‌های از آن باشند، تا چه حد باید با دیدن این ممیزی و گونه‌گونی معقول‌تر در تئاتر و قیاس ناگزیر آن با حال و روز این سینما، حرص و حسرت بخورد؟

باز تاب : پاسخ به یادداشت جواد طوسی

به این هم می‌گویند زن

رویا قهرمانی

دست به قلم بردم که به جواد طوسی اعلام کنم بنده حقیر که یک زن هستم نه در پی یورش به ایشان بلکه در مقام همراهی با ایشان و همسو و هم‌نظر مطالبی بیان می‌کنم که در توضیح بیشتر منظر ایشان باشد و چون یک زن هستم به مانند ایشان خود را مجبور نمی‌بینم به حفظ خواب که میبادم خود را جمعیت نسوان را برانگیزد. من هم مانند ایشان کوتاه می‌گذرم از اینکه نیروی انتظامی کوتاهی کرده در مقام ایفای نقش اجتماعی خویش که به بلور ما این است که هر جا ناهمنی و تعرضی و خطایی باشند این نیروی انتظامی است که بر اساس فلسفه و چودی‌اش باید در اسرع وقت دست به کار شده و دفع هر شر کاذب و به حضور مردم می‌پردازم که در کمال بهت و نابوری برای من یک نکته سوال بی‌جواب است که چه بر سر این ملت آمده‌است! ما ایرانی هستیم و مدعی مهربانی و خونگرمی و عواطف خاصی ایرانی، چه شده که مرگ جولی را به تماشا می‌ایستیم و هیچ حرکت و جوششی در راهی نمی‌بینیم! چقدر خوار درون آنها نشسته باشد میباید که نوع نگاه دیگران تغییر کند. آیا باید به هر دو این زنان گفت «زن»؟ در آخر جناب آقای طوسی حکیم طوس نیز منصفانه قضاوت نکرده‌است در اینکه اگر بگردیم هستند زنانی را زین که شجاعت و غیرتشان از چنین مردان چاقو به دست مدعی که ردیابان پای در حریم ناموس دیگران می‌گذارند خیلی بیشتر است.

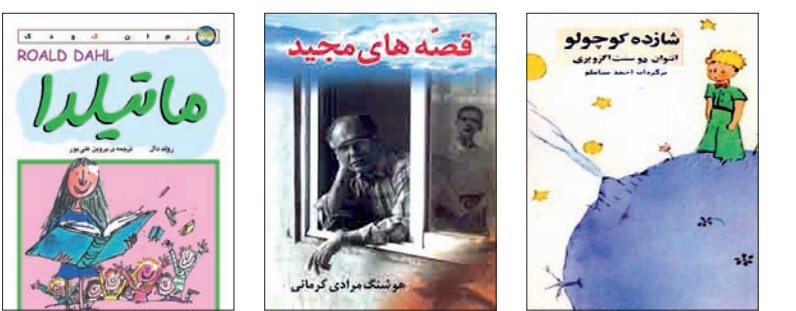
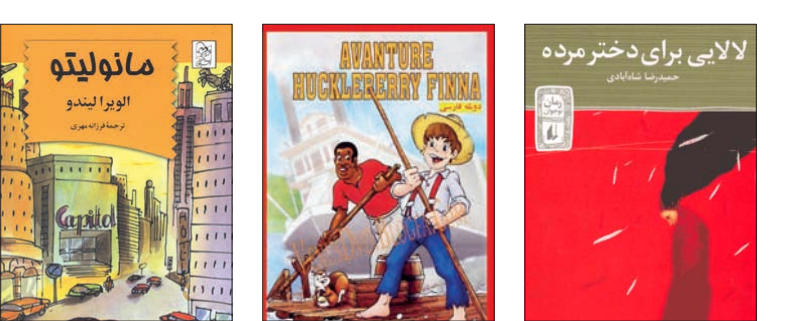


سال پنجم ■ شماره بیایی ۱۱۱۳ ■ شماره ۱۸۹ دوره جدید ■ دوشنبه ۲۴ آبان ۱۳۸۹ ■ ۱۲ دیحجه ۱۴۳۱ ■ ۱۵ نوامبر ۲۰۱۰

آخر

به انتخاب نویسنده: ده کتاب کودک به انتخاب فریدون عموزاده‌خلیلی

با اینکه نیم قرن عمر کرده‌ام...



از عمو شلی نمی‌خواهم این کتابش را بگویم. من خودم – با اینکه نیم قرن از عمرم می‌گذرد – هنوز عاشق «افکادبوی بزرگ»‌ام، و گاهی که دلنگم می‌شوم یاد او می‌افتم و یاد اینکه چطور می‌شود بعضی آدم‌ها که روزی روزگاری برای خودشان شیر بزرگی بدهند حالا آنقدر توی سیر کوچک‌شان غرق شده‌اند که نه‌تنها همه شیربختشان را به یاد داده‌اند بلکه دیگر حتی یادشان نمی‌آید روزی روزگاری برای خودشان شیر آزاد و بزرگی بوده‌اند توی این دنیا! دکتر ژنوس، بله دکتر ژنوس، می‌دانم ۵۰، ۶۰ تا کتاب دارم، هم‌همش هم خوب، ولی من اگر مجبور باشم فقط دو تایش

شرح زندگانی من – ۲: مرور بافت فرهنگی خانواده

رابطه دو گانه

علی میرسپاسی



هفته پیش گفتم به دلیل جله‌جایی‌های بسیار در عوض تعلق خاطر به فرهنگ یا ادب و رسمی خاص، همواره ن‌ظاره‌گر تفارقت‌های فرهنگی شهرها و مناطق ایران بودم. این نوع رابطه دو گانه نزدیک و بیگانه تنها نوع آشنای اثری می‌نشیند، می‌توان خلا و بعد از این مدت گفت که در وجوه مختلفی، کارنامه هر چند محیط خانوادگی‌ام چندان زمینه‌های جالب توجه و متفاوت از دیگر خانواده‌های کارمند طبقه متوسط ایران در دوره پیش از انقلاب نداشت. اما امروز که به آن روزها فکر می‌کنم و بافت فرهنگی خانواده‌ام را مرور می‌کنم یک موضوع جالب توجه به خاطر می‌آید و آن تفاوت در سوابق خانوادگی مادر و پدرم بود که درست در دو قطب مخالف هم بودند. مادرم و خانواده‌اش از عشایر لرستان بودند و هر چند مادرم شهرنشینی اختیار کرده بود اما دنیایشان را با تاریخ و زمینه‌های فرهنگی عشایر لرستان معنی پیدا می‌کرد. در این دنیا، ماجرای تراژیک خانواده‌مادرم و روبروایی عشایر آن منطقه با دولت رضاشاه و قلع و قمع و سر کوب آنها توسط دولت مرکزی نقش بسیار مهم و تأثیرگذاری داشت. در مقابل، اکثریت قریب به اتفاق خانواده پدری‌ام از قشر به اصطلاح دینی بوده و هستند. شاید بتوان گفت خانواده پدری من محصول زمانه‌ای بودند که در عصر رضاشاه به وجود آمد و باعث شد بیشترشان در سازمان‌های دولتی و نظامی جدید به‌ای در دستگاه‌های اداری مشغول به کار شوند. از این نظر شاید خانواده پدری‌ام را می‌توان جزء قشر متجددتر، تحصیل‌کرده و به اصطلاح امروزی به‌طور خلاصه، چنان‌شهری به شمار آورد. در این میان، من خویش را گاهی با خانواده‌مادری‌ام همراه می‌دیدم و با خانواده پدری – با اینکه خانواده‌مادری‌ام سابقه زمینداری

هزارستان : کار، اوقات فراغت و طبقه اجتماعی

در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته

علی بزرگیان



اوقات فراغت چگونه اوقاتی است؟ آیا به زمانی اطلاق می‌شود که آدمی بیکار است؟ در تعریف رایج، اوقات فراغت به وقت‌های آزادی در برابر وقت‌های دهنان پرکن طبقه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی اشاره می‌کند. در این فرده به «میل» خود رفتار کرده و بابت انجام آن «مستمزد» دریافت نمی‌کند. پس اوقات فراغت دو ویژگی محوری دارد؛ یکی میل و دیگری بی‌مستمزدی. اوقات فراغت در جهان صنعتی شده در درون پارادایم «کار» قابل ارزیابی و سنجش است. به طور کلی، می‌توان دو دیدگاه را درباره فراغت مطرح کرد؛ اول هم متمایز کرد؛ یکی دیدگاهی بدبینانه و دیگری تعبیری خوشبینانه از آن است. از جمله نظریه‌پردازانی که درباره اوقات فراغت آرای داشته‌اند تودور آدورنو است. آدورنو اوقات فراغت در دنیا صنعتی را امکانی در راستای تجدید نیرو جهت تولید هر چه افزون‌تر می‌داند. در مقابل چنین دیدگاهی، از دریچه‌ای دیگر فراغت و صنعت سرگرمی با فراهم ساختن امکان فرار از واقعیت موجود و دوری از پیچیدگی‌های نظم ساختاری سرمایه‌دارانه، توانسته وجوه کارناوالی (شانزادگی) از دست‌رفته را تا حدودی احیا کند. هر دو این تعبایر از اوقات فراغت، برگرفته از موضوعی است که شرایط «کار» آن را تعریف می‌کند و نیز به‌گونه‌ای سنتی سپری می‌شد؛ از دید و یازدید از اقوام گرفته تا شبنشینی‌ها و... امروزه به سبب جهانی شدن و رشد فرهنگ صنعتی، اوقات فراغت از سرمایه‌های سنتی خالی شده و نیز با نبود سرمایه‌های فرهنگی مدرن همچون موسیقی، فیلم، تئاتر و... اوقات فراغت ایرانی تهی از هر گونه ارزش معنوی شده است.

گلایه مرتضی احمدی از وزارت ارشاد

مرتضی احمدی بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون که به تازگی «آلبوم صدای طهرن» را روانه بازار کرده و در آن ۱۲ قطعه ضربی از موسیقی فولکلور تهران را جمع‌آوری و اجرا کرده، از رفتار متناقض برخی از مسوولان وزارت ارشاد گلایه دارد. او می‌گوید: «مسوولان ارشاد مدام روی هنرهای آیینی و سنتی تأکید می‌کنند. من می‌خواهم بدانم هنر ضربی خیلی جزء این هنرها هست یا نه؟ اگر هست چرا مجوز نمی‌گیرد» او با بیان این مطلب که همین رفتارها فکر آدم را مشغول می‌کند، می‌افزاید: «آدم از خودش می‌پرسد اگر این آثار جزء هنرهای بومی و سنتی نیست پس چیست؟»

تهران : آذان ظهر،۱۱:۴۹ آذان مغرب ۱۷:۱۷ آذان صبح فردا ۵:۱۴ طلوع آفتاب ۶:۴۱



لطف مکرر، و وظیفه مسلم

یکی از مشکلات جدی امروز- و بلکه دیروز- مملکت ما این- بوده- و هست- که بعضی‌ها «عزیز بی‌جهت» تشریف دارند و با پنهانه و بی‌پنهانه، مدام مورد لطف و مرحمت و سخاوت مسوولان دولتی و صاحب‌منصبان حکومتی قرار می‌گیرند. چیزی که می‌گویم اختصاص به هنرپیشه‌ها و چهره‌های آشنا ندارد، بلکه به مراتب فراتر از این حرف‌هاست و گاهی دایره شمولش حتی تا مدیران تشویقی‌بگیر می‌رسد. اگرچه در این میان حساب فوتبالیست‌ها و بازیگران و مجری‌های تلویزیون را باید سوا کرد و میزان عزیزی آنها را روی بقیه سرشکن نکرد. همین دو سه شب پیش توی تلویزیون خودمان دیدم مسوول تیم مس کرمان فراتر از یک پشاداش ناقابل دومیلیونی به تکت تک بازیکنان این تیم در مصاف با پرسپولیس برداشت. واقعاً برای ۹۰ دقیقه دویدن و شوت کردن، باید نفری دو میلیون تومان پاداش بگیرند بلکه انگیزه غلبه بر حریف پیدا کنند؟ و این تازه در حالی است که قرارداد هر کدام رقمی سه تا ده فلک‌رسیده دارد. معنی فرمود «خرج که از کیسه مهمان بود / حاتم طایی شدن آسان بود». حیف که مشکل ردیف پیش می‌آید و ایضا دست بردن توی شعر دیگران صورت خوشی ندارد، وگرنه به لحاظ مفهومی بی‌تناسب نبود اگر به جای مهمان، ملت می‌گذاشتیم و سخاوتمندی متصدیان مس را خرج کیسه ملت تعبیر می‌کردیم. من البته آدم تنگ‌نظری نیستم و نمی‌خواهم خودم را بخیل و ندید بدید نشان دهم، اما این لای به لای عزیزان بی‌جهت گذاشتن، در حالی است که توی همان استان کرمان، دهات درب و داغانی وجود دارند که ناری و بی‌چیزی مردمان‌شان روی فقر و قافه را سفید کرده آنها که به بعضی روستاهای کرمان سفر کرده‌اند، می‌دانند من از وضعیت پناهتجاری حرف می‌زنم که واقعاً رقمی در حد و اندازه ۵۰، ۶۰ میلیون می‌تواند جای شب و روز مردم در عوض کند. البته کسی نگفته که فقرزدایی از روستاهای کرمان بر عهده باشگاه مس کرمان است، اما عرض این است که اگر دوستان دور و برشان بیه زیادی دارند آن را در جای غیرضروری نمانند و خرج لوس کردن و بدعات کردن عزیزان بی‌جهت نکنند. فوتبالیست با باشگاهش قرارداد بسته که چه بکند، خب باید تا آنجا که در توان دارد باید کند بلکه ببرد، و اگر نبرد لابد زورش نرسیده و توانش بیش از این نبوده، اگر هم واقعاً با این رقم‌هایی که از انفال و بیت‌المال گرفته‌اند، تبلی می‌کنند و برای تیش‌نام مایه نمی‌گذارند که پس وای به حال ما و مدیران و فوتبال و باشگاه‌هایمان. من هیچ وقت با استیلال آذین کنار ندادم. یک بار شخصی آقای هدایتی است می‌تواند تخم‌خمر کند و به دیوار بکوبد. از جیب مردم که به بازیکنانش نمی‌دهد می‌تواند پاداش بدهد، پاداش علاوه هم بدهد دمش گرم که فعلاً حاتم طایی ورزش ایران است، اما از تیم‌های دولتی که با پول مردم اداره می‌شوند، حرمص می‌گیرد که با پنهان و بی‌پنهانه حاتم‌بخشی می‌کنند و به هر بازیکنی دو میلیون علیحده می‌دهند. بعد هم از قدیم گفته‌اند که «لفظ مکرر، وظیفه مسلم» قلمداد می‌شود. همین الان هم به جایی رسیده که بعضی بازیکنان، تا کسی سبیل‌شان را چرب کند، پایشان را از روی مار برمی‌دارند. پنهان چند روز پیش شنیدم یکی از اعضای تیم امید، منت سر شلاغلام گناشته بود و گفته بود که «من فقط به خاطر شلاغلام اجازه داده که به چین بروم». یعنی تیش ملی و المپیک و کشور و همه اینها کشد، بعد با طرف رزش اجازه بدهد یا ندهد به وقتی که همه منتش هم سر ملت می‌ماند. فقط ورزش نیست که، توی همین تلویزیون هم انگار نه انگار که همه قرارداد بسته‌اند و مستمزد بالا گرفته‌اند و کار اندک کرده‌اند، همین که کارشان تمام می‌شود منتظرند که رئیس صدا و سیما بار عام دهد و تشویق و ترغیب‌شان کند و همین‌ها هم زین‌باشن قسمت کنند. کجای دنیا به عوامل سربال‌هایی در این حد و اندازه اینقدر جایزه می‌دهند، نمی‌دانم؟ یکی رفته در مسابقات جهانی زحمت کشیده و مثال گرفته و افتخار آفریده و برگشته. دمش گرم، اما مسوولان آنقدر در اظهار لطف به آن گدشته خدا افتخار کردند و به اشهر ماشین و سکه و تسهیلات دادند که بیچاره را از مقام ورزشکاران به مرتبه بیزینسی و دلالی کشاندند. پول زیاد شوخی که نیست، فساد می‌آورد و آدم را با همه توانایی‌ها و قابلیت‌ت‌ها به می‌کند. تا کسی اعتراض نکند همه اروپا و آمریکا را مثال می‌زند و سلبریتی‌های آنجاها را نشان می‌دهند. می‌گویم ما می‌چیزیم مثل آنهاست که سلبریتی‌مان مثل آنها باشد؟ ما از یک طرف چنان گفتمان چپی داریم که حتی از کره شمالی و یوولوی و کوپا هم جلوتریم، و گاهی چنان لیبرال می‌شویم که کاپیتالیسم جلوارمان نیست. با این تفاوت که در نظام کاپیتالیسم هیچ کس از کیسه ملت خرج نمی‌کند و بی‌جهت نمی‌کند و آنها را پاداش و مکه و سکه و... نمی‌دهد. برای ما نمی‌ماند... اه.

جایزه نقره‌ای دمشق برای فیلم عبدالوهاب

فیلم سینمایی «لفظ مزاحم نشوید» به کارگردانی محسن عبدالوهاب جایزه نقره‌ای هجدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم «دمشق» را شنبه‌شب ۲۲ آبان‌ماه – دریافت کرد.

«چسب زخم» بررسی می‌شود

بررسی کاریکاتوره‌های مطبوعاتی با عنوان «چسب زخم» با حضور سوسن شریعتی، هادی حدیری و جمال رحمتی امروز دوشنبه ۲۴ آبان‌ماه در تالار شهید آوینی پردیس هنرهای زیبا برگزار می‌شود.

محمد رازدشت درگذشت

پیکر محمد رازدشت – تصویربردار، هنرمند عکاس و مستندساز – امروز از مقابل خانه هنرمندان ایران تشییع می‌شود. پیکر این هنرمند که به دلیل امبولی ریه به‌عبدالظاهر ۲۲ آبان‌ماه در ۵۵ سالگی درگذشت، امروز ساعت ۴ صبح از مقابل خانه هنرمندان ایران در سمت قلمرو هنرمندان بهشت زهر(اس) تشییع می‌شود.